

نقدی بر دیدگاه «مادلونگ» درباره بیعت با امام علی (علیه السلام) و ریشه جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در کتاب «جانشینی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)»*

** حسین عبدالحمیدی

*** اسدالله رحیمی

**** مرتضی علوی

چکیده

در عصر رسول خدا (ص) رهبری و امامت امری آسمانی بود که خداوند می‌بایست تکلیف آن را معین کند، اما پس از وفات ایشان، عده‌ای از مسلمانان با انکار نصّ و نصب الهی، این امر آسمانی را به مسئله‌ای زمینی تنزل داده و راه‌هایی، از جمله بیت مردم با خلیفه را برای مشروعیت‌بخشی خلافت، مطرح نمودند. با این مبنا نیز بیعت با امیر مؤمنان علی (ع)، مردمی‌ترین، پرشورترین و شفاف‌ترین بیعتی بود که در طول تاریخ اسلام به وقوع پیوسته است. برخی از دروغ‌پردازان تاریخ (همچون سیف بن عمر) به منظور حفظ حیثیت کسانی که بعداً بیعت خود را نقض کردند و در برابر علی (ع) به جنگ برخاستند، سعی کردند تاریخ را تحریف کنند و درباره اصل بیعت و چگونگی آن، خلاف مشهور سخن بگویند. ویلفرد مادلونگ (مستشرق آلمانی) هرچند به رعایت انصاف و اتخاذ مواضع بی‌طرفانه مشهور است، اما در کتاب «جانشینی حضرت محمد (ص)» با استناد به همان منابع ضعیف، تحلیل‌های نادرست ارائه داده و در این باره دچار خطا شده است. او بیعت مردم با امام علی (ع) را مبهم و بیعت برخی از اصحاب برجسته را اجباری تلقی نموده است و ریشه جنگ‌های سه‌گانه (جمل، صفین و نهروان) را با جریان بیعت پیوند می‌دهد. در این مقاله، دیدگاه مادلونگ درباره اصل بیعت، چگونگی آن و ریشه جنگ‌های سه‌گانه در عصر حکومت علی (ع) نقد و ارزیابی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: علی (ع)، مادلونگ، بیعت، جنگ جمل، صفین، نهروان.

*. تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۲/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۵/۱۴

**. دانشیار جامعه المصطفی، العالمیه / hoseimohammadi31@yahoo.com

***. دانشجوی دکترای تاریخ اهل بیت / asdullahrahimi122@gmail.com

****. کارشناسی ارشد تاریخ و فرهنگ تمدن اسلامی / alavi88@gmail.com

مقدمه

ویلفرد مادلونگ (مستشرق آلمانی) در کتاب «جانشینی حضرت محمد (ص)» پس از ارائه تحلیلی درباره مسئله امامت و ولایت امیرمومنان (ع) و تاریخ خلفای سه گانه در فصل سوم به حکومت علی (ع) می پردازد^۱ و به طور مفصل درباره بیعت با آن حضرت و تحولات عصر حکومت او سخن می گوید و انصافاً مطالب مفیدی در این بخش ارائه می دهد، اما وی به دلیل محدودیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که بیشتر مستشرقان دارند، در مواردی دچار لغزش شده و نتوانسته تحلیل روشن و درستی درباره آنها (که از مسائل کلیدی و مهم نیز هستند) ارائه نماید.

بررسی و ارزیابی دیدگاه وی در باره حکومت امام علی (ع) و مسائل آن دوره، نیازمند مجال بیشتری است. از این رو در این مقاله، صرفاً به مباحث مربوط به بیعت مردم با علی (ع) و ریشه جنگ های سه گانه پرداخته می شود و ارزیابی بقیه مطالب ایشان به مجال دیگری واگذار می شود.

اظهارات آقای مادلونگ که در این مقاله مورد ارزیابی قرار می گیرد عبارت اند از:

۱. مشروعیت خلافت علی (ع) طبق معیارهای نخستین خلافت؛

۲. خویشاوندی با پیامبر (ص) مبنای مشروعیت حکومت علی (ع)؛

۳. دیدگاه وی درباره گزارش های مربوط به بیعت؛

۴. بیعت اجباری طلحه و زبیر؛

۵. ریشه جنگ های سه گانه در حکومت علی (ع).

۱. مشروعیت خلافت امام علی (ع)

آقای مادلونگ، انتخاب حضرت علی (ع) را مغایر با معیارهای دوره نخستین خلافت و فاقد مشروعیت می داند. او در این باره می نویسد:

حاکمیت علی (ع) مشخصه هایی مغایر با خلافت داشت. این حاکمیت طبق معیارهای دوره نخستین خلافت، فاقد مشروعیت بود. علی (ع) از طرف شورایی از برجسته ترین صحابه نخستین که عمر آن را شرط جانشینی مشروع دانسته بود، برگزیده نشد و نیز از پشتیبانی اکثریت قریب که در تشکیلات حکومتی ابوبکر به منزله تنها طبقه حاکمی که حق داشت درباره خلافت تصمیم گیری کند، بی بهره بود. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۷)

نقد و بررسی

این بیان آقای مادلونگ از چند جهت مخدوش است:

۱. نقد و بررسی دیدگاه وی در باره ولایت و امامت امام علی { در شماره گذشته منتشر شده است.

۱. اگر انتخاب مردم یکی از مبانی مشروعیت خلافت است، انتخاب امیرمؤمنان علی (ع) مردمی‌ترین انتخاب بوده است و به گواهی مورخان، در عصر خلفای سه‌گانه نیز چنین انتخاب پُرسوری اتفاق نیفتاده است. چنان‌که امام علی (ع) در پاسخ به نامه معاویه (به شیوه جدال احسن)^۱ می‌نویسد:

این مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، به همان شیوه با من بیعت کردند. پس آن را که حاضر است، نرسد که دیگری را اختیار کند و آن را که غایب بوده است نرسد که آنچه حاضران پذیرفته‌اند، نپذیرد... (نهج البلاغه، نامه‌های ۶ و ۷)

گزارش منابع مهم تاریخی نیز حاکی از این است که بیعت با علی (ع) با اختیار و پُرشور انجام گرفته است. با دقت در این منابع، نادرستی ادعای مادلونگ روشن می‌شود و بطلان اظهارات دیگر ایشان نیز درباره بیعت با علی (ع) واضح خواهد شد. گزارش برخی منابع تاریخی (بر اساس سال وفات نویسندگان) درباره بیعت را مرور می‌کنیم:

یکم) گزارش منقری (م ۲۱۲هـ)

از دیدگاه منقری، علی (ع) در حالی که از پذیرش قدرت اکراه داشت، با اصرار مردم که ایشان را شایسته این مقام می‌دانستند و برای جلوگیری از تفرقه، خلافت را پذیرفت. وی سخنان علی (ع) را درباره دلیل پذیرش خلافت چنین نقل کرده است:

مردم به سوی من سرازیر شدند، در حالی که من خود را از این غوغا برکنار ساخته بودم. گفتند: دست بیعت بگشای و من امتناع کردم، باز گفتند: مهیای بیعت شو که جز تو را سزاوار نمی‌بینیم. من بیم داشتم اگر امتناع کنم، تفرقه ایجاد شود، پس با آنان بیعت کردم، لیکن مرا چیزی بیمناک نساخت، جز شقاق و دشمنی آن دو نفر که با من بیعت کردند؛ طلحه و زبیر و مخالفت معاویه که سابقه‌ای در اسلام نداشت.^۲ (منقری، ۱۴۰۴ق: ۲۰۱)

دوم) گزارش ابن‌سعد (م ۲۳۰هـ)

۱. جدال احسن به جدالی می‌گویند که مناظره‌کننده از مقدماتی که خصم قبول دارد استفاده کند.

۲. ثُمَّ أَتَانِي النَّاسُ وَ أَنَا مُعْتَزِلٌ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا لِي: بَايِعْ فَأَبَيْتُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا لِي: بَايِعْ فَإِنَّ الْأُمَّةَ لَا تَرْضَى إِلَّا بِكَ وَ إِنَّا نَخَافُ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ أَنْ يَفْتَرِقَ النَّاسُ فَبَايَعْتُهُمْ فَلَمْ يَرْغُبْنِي إِلَّا شِقَاقُ رَجُلَيْنِ قَدْ بَايَعَانِي وَ خِلَافُ مُعَاوِيَةَ إِيَّاكَ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سَابِقَةً فِي الدِّينِ.»

وی معتقد است که همه صحابه رسول خدا (ص) در داخل و خارج مدینه و نیز همه مردم این شهر، در یک بیعت عمومی با رضایت و بدون هیچ گونه فشاری، با علی (ع) پیمان بستند و هیچ کس از بیعت با آن حضرت امتناع نکرد:

هنگامی که عثمان در ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هـ کشته شد، مردم در فردای آن روز با علی (ع) بیعت کردند. طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عمار بن یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و همه صحابی رسول خدا (ص) در داخل و خارج مدینه، با علی (ع) بیعت کردند.^۱ (ابن سعد، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م، ج ۳: ۲۲ و ۲۳)

سوم) گزارش ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ هـ)

وی می نویسد: مردم برخاستند و به خانه علی (ع) رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری؛ دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. (دینوری، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م، ج ۱: ۶۵ و ۶۶)^۲

چهارم) گزارش ابوحنیفه دینوری (م ۲۷۹ یا ۲۸۲ هـ)

پس مردم با علی (ع) بیعت کردند و [آن حضرت] چنین فرمود: شما با من همان گونه که با کسان پیش از من بیعت شده است، بیعت کردید و حق اختیار، پیش از بیعت است. (دینوری، ۱۳۶۸ش: ۱۴۰)^۱

۱. بویع لعلی بن أبی طالب { بالمدينة الغد من يوم قتل عثمان بالخلافة. بايعه طلحة و الزبير و سعد بن أبی وقاصو سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و أسامة بن زید و سهل بن حنیف و أبو أيوب الأنصاری و محمد بن مسلمة و زید بن ثابت و خزیمة بن ثابت و جميع من كان بالمدينة من أصحاب رسول الله ﷺ و غیرهم.

۲. ثم قام الزبير فحمد الله و أننى عليه، ثم قال: أيها الناس إن الله قد رضى لكم الشورى، فأذهب بها الهوى و قد تشاورنا فرضينا علياً فبايعوه. و أما قتل عثمان فإننا نقول فيه إن أمره إلى الله و قد أحدث أحداثاً و الله وليه فيما كان. فقام الناس، فأتوا علياً فى داره. فقالوا: نبايعك؛ فمد يده، لابد من أمير، فأنتم أحق بها. فقال: ليس ذلك إليكم، إنما هو لأهل الشورى و أهل بدر، فمن رضى به أهل الشورى و أهل بدر فهو الخليفة. فجتمع و نظر فى هذا الأمر فأبى أن يبايعهم، فانصرفوا عنه و كلم بعضهم بعضاً فقالوا: يمضى قتل عثمان فى الآفاق و البلاد فيسمعون بقتله و لا يسمعون أنه بويع لأحد بعده، فيثور كل رجل منهم فى ناحية فلا نأمن أن يكون فى ذلك الفساد فارجعوا إلى على، فلا تركوه حتى يبايع. فيسير مع قتل عثمان بيعة على، فيطمئن الناس و يسكنون فرجعوا إلى على.

پنجم) گزارش ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ هـ)

بنابر روایت او، علی (ع) به علت فشار مردم و بعد از پذیرش شروط ایشان و قول مردم به همکاری و وحدت، به ناچار خلافت را پذیرفت:

بر سر من ازدحام کردید، تا گمان بردم، یکدیگر را خواهید کشت، یا مرا خواهید کشت. گفتید: با ما بیعت کن، دیگری را نیاییم و جز تو را نپسندیم، با ما بیعت کن؛ متفرق نشویم و اختلاف کلمه نخواهیم داشت. من با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فراخواندم و هر که به دلخواه با من بیعت کرد، پذیرفتم.^۲ (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۱۰)

ششم) گزارش یعقوبی (م ۲۸۴ یا ۲۹۲ هـ)

یعقوبی می نویسد:

علی (ع) در ذی الحجه سال ۳۵ هـ به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند. اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود. سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می کنیم و تعهد می کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابو هیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می کنیم و عهد می کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی (ع) بیعت کردند. (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۱۷۷)^۳

۱. ثم بايع الناس علياً رضي الله عنه، فقال: أيها الناس، بايعتموني علي ما بويع عليه من كان قبلي و انما الخيار قبل ان تقع البيعة. فإذا وقعت فلا خيار و انما علي الامام الاستقامة و علي الرعية التسليم و ان هذه بيعة عامه. من ردها رغب عن دين الاسلام، و انها لم تكن فلتة.

۲. حتى إذا نعمتم علي عثمان أتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني لتبايعوني. فأبيت عليكم و أمسكت يدي فنازعتموني و دافعتموني و بسطتم يدي فكففتها و مددتم يدي فقبضتها و ازدحمت علي حتى ظننت أن بعضكم قاتل بعض أو أنكم قاتلي. فقلت: بايعنا لانجد غيرك و لا نرضى ألبا بك. فبايعنا لا نفترق و لا تختلف كلمتنا. فبايعتكم و دعوت الناس الي بيعتي...

۳. بايعه طلحه و الزبير و المهاجرون و الأنصار و كان أول من بايعه و صفق علي يده طلحة بن عبيد الله. فقال رجل من بني أسد: أول يد بايعت يد شلاء أو يد ناقصة. و قام الأشتر فقال: أبايعك يا أمير المؤمنين علي أن علي بيعة أهل الكوفة. ثم قام طلحة و الزبير فقالا: نبايعك يا أمير المؤمنين علي أن علينا بيعة المهاجرين. ثم قام أبو الهيثم بن التيهان و عتبة بن عمرو و أبو أيوب، فقالوا: نبايعك علي أن علينا بيعة الأنصار و سائر قريش. و بايع الناس إلا ثلاثة نفر من قريش: مروان بن الحكم و سعيد بن العاص و الوليد بن عتبة.

هفتم) گزارش طبری (م ۳۱۰ هـ)

بر اساس روایت محمد بن حنفیه، مردم بعد از قتل عثمان به علت سابقه و خویشاوندی علی (ع) با پیامبر (ص) به او روی آوردند و وزارت علی (ع) را نپذیرفتند، بلکه به صورت علنی با او در مسجد بیعت همگانی کردند. (طبری، ۱۳۸۷/۱۹۶۷، ج ۴: ۴۲۷)^۱

هشتم) گزارش ابن اعثم (م ۳۱۴ هـ)

او می نویسد:

همه مردم اعم از مهاجر، انصار و شورشیان، بعد از قتل عثمان در مسجد جمع شدند. افرادی چون عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابو ایوب و خالد بن یزید، شیفته تر از دیگران بودند و عمار یاسر درباره فضایل علی (ع) سخن گفت. پس علی (ع) خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها نپذیرفتند و علی (ع) را به لحاظ سابقه، فضیلت و قرابت با رسول خدا مناسب تر دانستند و با او بیعت کردند. فردای آن روز، مهاجران، انصار، اشراف، بزرگان عرب و عجم، مردم طبقات متوسط، موالی، حشم و هر کس در مدینه بود، همه با رضایت با علی (ع) بیعت کردند. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ق/۱۹۹۱ م، ج ۲: ۴۳۴ و ۴۳۵)^۲

۱. عن محمد بن الحنفیه، قال: كنت مع ابی حنین قتل عثمان رضی الله عنه. فقام فدخل منزله، فأتاه اصحاب رسول الله، فقالوا: ان هذا الرجل قد قتل و لابد للناس من امام و لاتجد اليوم أحدا أحق بهذا الأمر منك: لا اقدم سابقه و لا اقرب من رسول الله r. فقال: لا تفعلوا، فانی أكون وزیرا خیر من ان أكون أمیرا. فقالوا: لا و الله ما نحن بفاعلین حتی نبایعك. قال: ففی المسجد، فان بیعتی لا تكون خفیا و لا تكون الا عن رضا المسلمین. قال سالم بن ابی الجعد: فقال عبدالله بن عباس: فلقد كرهت ان یأتی المسجد مخافه ان یشغب علیه و ابی هو الا المسجد. فلما دخل دخل المهاجرون و الانصار فبایعوه، ثم بایعه الناس.

۲. و أقبل الناس إلى علی بن أبی طالب بعرف الضیع. فقالوا: یا أبا الحسن! إنه قد قتل هذا الرجل و لا بد للناس من إمام و لیس لهذا الأمر أحد سواك. فلهم فبایع الناس حتی یدفن هذا الرجل فإنه فی داره قتل. فقال علی: للاحاجة لی فی البیعة. فقال له بعض القوم: یا سبحان الله! لم لاتجیب القوم إلى البیعة و قد تعلم أن قتل عثمان كان لله عزّ و جلّ رضا. فقال علی: لیس الأمر كما تقولون لقد قتلتموه بلادیه و لا قود، فدعونی و التمسوا غیری لهذا الأمر. فإنی أرى أمرا له وجوه و لا تقوم لها القلوب و لا تثبت علیها العقول. فعلیکم بطلحه و الزبیر! قالوا: فانطلق معنا إلى طلحه و الزبیر. فقال علی: أفضل ذلك... فرجع علی إلى المسجد و اجتمع الناس. فقام نفر من الأنصار منهم أبو الهیثم بن التیهان و رفاعه بن رافع و مالک بن العجلان و خزیمه بن ثابت و الحجاج بن عمرو بن غزیه و أبو ایوب خالد بن زید. فقالوا: أیها الناس! ... إنکم قد عرفتم فضل علی بن أبی طالب و سابقته و قرابته و منزلته من النبی r مع علمه بحالکم و حرامکم و

وی می‌نویسد:

مردم هیچ تردیدی نداشتند که پس از عثمان متولی امر خلافت علی بن ابی طالب است... . یک دسته به شتاب نزد علی رفتند و او به سرای خود رفت و گفت: این به دست شما نیست، به دست اهل بدر است. و هیچ کس از اهل بدر نماند مگر اینکه نزد او رفته و با او بیعت کردند. فرمان داد تا درب بیت‌المال را شکستند و شروع کرد به بخش کردن آنها به طور مساوی میان مردم. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۵)

آنچه در این گزارشات تاریخی آمده است، حکایت از آن دارد که بیعت مردم با امام علی (ع) به عنوان خلیفه با اقبال عمومی و اصرار مردم صورت گرفته است، به گونه‌ای که نه تنها هیچ‌گونه اجباری از سوی حضرت در کار نبوده است، بلکه آن حضرت با جدّیت تمام از پذیرش آن در مرحله نخست خودداری نموده است و اکثر مسلمانان حاضر در مدینه اعم از مهاجران و انصار و شورشیان کوفه، بصره و مصر (به جز چند نفر از مهاجر و انصار) با اختیار با ایشان بیعت کردند.

۲. در مدینه انجمن مشخصی که رسالت آن تعیین رهبری باشد، وجود نداشته است و شورایی که عمر تعیین کرد، موقتی و مربوط به همان زمان بود. موافقت و عدم موافقت جمعی که آقای مادلونگ از آنان به عنوان طبقه حاکم یاد می‌کند مبنایی برای مشروعیت خلافت اسلامی نبوده و در هیچ منبع تاریخی از چنین شورایی نامی به میان نیامده است.

۳. آقای مادلونگ پشتیبانی اکثریت قریش را ملاک دیگری برای مشروعیت دانسته و حاکمیت امام علی (ع) را فاقد آن معرفی می‌نماید. باید از آقای مادلونگ پرسید که اگر منظور از پشتیبانی اکثریت قریش، بیعت آنان است، روشن است که همه آنان (به جز عده‌ای کمتر از انگشتان دست) با حضرت بیعت کردند و جای بحث نیست که بیعت، به معنای اعلام تبعیت و حمایت است و اگر منظور وی از عدم پشتیبانی اکثریت قریش، پیمان‌شکنی آنان و راه اندازی جنگ با آن حضرت است، مقوله‌ای دیگر است و ربطی به مشروعیت خلافت ندارد.

۲. خویشاوندی با پیامبر (ص) مبنای مشروعیت

حاجتکم إلیه من بین الصحابة و لن یألوکم نصحا و لو علمنا مکان أحد هو أفضل منه و أجمل لهذا الأمر و أولى به منه لدعوانکم إلیه. فقال الناس کلهم بکلمة واحدة: رضینا به طائعين غیر کارهین ...

مادلونگ در قسمت دیگری از کتاب خود، درباره مشروعیت خلافت علی (ع) می‌نویسد:

علی (ع) به مشروعیت ادعایی خویش که مبتنی بود بر خویشاوندی نزدیکی با پیامبر، آگاهی‌اش از اسلام، همراهی‌اش با آن از همان روزگار نخستین و شایستگی‌اش در مراقبت از آرمان‌های آن بود، یقین کامل داشت. از نظر او معیارهایی که ابوبکر و عمر برای حاکمیت مشروع وضع کرده بودند، اصالت نداشت. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۸)

نقد و بررسی

در این قسمت گرچه مادلونگ به بخشی از استدلال‌های حضرت علی (ع) اشاره کرده است، اما به آنچه اساس خلافت امیرمؤمنان علی (ع) است (نصب از طرف پیامبر) نپرداخته است. توضیح مطلب اینکه امام علی (ع) در استدلال بر شایستگی خود به خلافت، از دو شیوه بهره گرفته است: شیوه اول که در آغاز دوره حکومت ظاهری انجام شد، همان شیوه جدال احسن است که خلافت خویش را به استناد تشابه بیعت با وی به سبک بیعت با خلفای پیشین، اثبات نموده است. (ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۶ و ۷) اما در شیوه دوم به مسئله نصب او از طرف پیامبر اکرم (ص) پرداخته است. آن حضرت در یکی از بیانات خود به اولویت خود بر خلافت و پیامد سقیفه اشاره می‌کند و می‌فرماید:

... و آنان به گشودن پیمانی اقدام نمودند که خدا و رسولش برای من برگردانده نهاده بودند و عهده‌ای که با پیامبر (ص) و خداوند بسته بودند شکسته، برای خود پیمانی دیگر ساختند که صدایشان به آن بلند شد و آرای ایشان بدون اینکه با یکی از ما فرزندان عبدالمطلب مشاوره کنند یا مشارکتی بطلبند بر آن اختصاص یافت، بدون استقامتی بر بیعت من که برگردانده بود و این کار در زمانی صورت گرفت که من مشغول تجهیز رسول خدا (ص) بودم. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۷۱ و ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج: ۱: ۱۶۲)

همچنین در میدان صفین امام علی (ع) به آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) مبنی بر جانشینی خود از رسول خدا (ص) استناد جستند. (سلیم بن قیس هلالی، ۱۳۷۳، ج: ۲: ۷۷۵-۷۶۶) و حتی برای نقل روایات و نیز شأن نزول آیات مرتبط با امامتشان، از لشگریان خود گواه گرفتند و آنان هم شهادت دادند. مناشدات دیگر امامان معصوم نیز در این باره جالب توجه است (ر.ک: امینی، ۱۴۱۶ق، ج: ۱: ۳۲۸-۴۱۸). در قسمت نخست نقد همین کتاب به‌طور مفصل آیات و روایاتی که بر ولایت علی (ع) دلالت می‌کند مطرح شد. (ر.ک: مجله علمی پژوهشی پژوهشنامه کلام؛ شماره ۳، زمستان ۱۳۹۴)

۳. تردید در گزارش‌های مربوط به بیعت

از دیگر ادعاهای نویسنده کتاب «جانشینی حضرت محمد (ص)» وجود ابهام و تناقض در روایاتی است که بیعت مردم با امام علی (ع) را گزارش نموده است: روایت‌های مربوط به این رویدادها و فعالیت‌های علی (ع) که موجب شد او با عنوان جانشین خلافت به رسمیت شناخته شود تا حدودی مغشوش و متناقض است. بدین ترتیب سیر این تحولات را فقط با توجه به عدم قطعیت نسبی می‌توان مجدداً پی‌گرفت. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۸)

نقد و بررسی

بررسی منابع دست اول و معتبر تاریخی به گونه‌ای روشن و شفاف، حکایت از آن دارد که مسئله بیعت مسلمانان حاضر در مدینه با امیرالمؤمنین (ع) با اقبال، اصرار و بلکه با هجوم مردم -اعم از مهاجر، انصار و شورشیان ولایات- به در خانه امام (ع) صورت گرفته است. چنان که گذشت، برخی از این منابع مهم یادآوری شد، اما آقای مادلونگ به جای استناد به این گزارشات به دو روایت مخدوش استناد کرده که جریان بیعت با امام علی (ع) را مبهم جلوه می‌کند. یکی روایت علقمه بن وقاص لیثی کنانی است که از جمع شدن گروهی در خانه مخرمه بن نوفل، پدر مسور، حکایت دارد که برای جانشینی پیامبر (ص) گفتگو می‌کردند که با اختلاف آنان، این اجتماع بهم ریخت. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۹۶) همچنین در روایتی از عطیه بن سفیان ثقفی نقل شده است که وی گروهی را دیده است که در حمایت از طلحه گرد آمده بودند. (بلاذری، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م، ج ۲: ۲۱۵)

حال باید از آقای مادلونگ پرسید که وی با وجود آن همه روایات و گزارشات تاریخی فراوان در منابع دست اول که موضوع بیعت را شفاف بیان کرده است، چرا صرفاً به ذکر این دو روایت بسنده نموده و آن دو را به گونه‌ای پر و بال داده است که گویا مسئله بیعت فقط از طریق همین دو روایت به دست ما رسیده است که آن دو نیز مغشوش است! آیا می‌توان گفت شخصی مانند مادلونگ این روایات را ندیده و از وجود این روایات در منابعی تاریخی اطلاعی نداشته است؟!

پذیرش این سخن در مورد وی بس دشوار است. باری سخنان امام علی (ع) در توصیف بیعت مردم با آن حضرت چنان گویا و روشن است که برای هر انسان منصفی جای هیچ تردید و ابهامی باقی نمی‌گذارد. آن حضرت در این باره می‌فرماید:

برای من روزی بس هیجان‌انگیز بود که مردم با ازدحامی انبوه به رسم قحطی‌زدگانی که به غذایی می‌رسند، برای سپردن خلافت به دست من از هر طرف هجوم آوردند (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۳۲۶) چنان که حسن و حسین زیر دست

و پا ماندند و ردایم از دوسوی شانه‌ها دریده شد و آنان چون یک گله بی‌چوپان پیرامونم را گرفته بودند. (شوشتری، ۱۳۷۶ ق، ج ۵: ۱۸۷)

حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

دستم را برای بیعت می‌گشودید، درحالی که من آن را می‌بستم؛ آن را پیش می‌کشیدید و من واپس می‌بردم. همانند اشتراکی تشنه که به روز سیرابی به آبخورشان یورش می‌آوردند، بر من هجوم آوردید، چونان که پاپوشم از پایم درشد؛ عبا از دوشم افتاد؛ ناتوانان به زیرپا ماندند و شادی مردم در بیعت با من بدانجا رسید که کودکان به وجد آمدند و پیران با لرزش و سستی راه رفتند. بیماران را برای بیعت به دوش بردند و دختران بی‌نقاب به میدان آمدند. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰)

۴. بیعت اجباری طلحه و زبیر

از موضوعات مهم در مسئله انتخاب امیرالمؤمنین (ع)، بیعت طلحه و زبیر با آن حضرت است. آقای مادلونگ با انتخاب برخی از گزارشات تاریخی که بیعت آن دو را اجباری می‌داند، از دیگر گزارشات صرف نظر کرده و می‌نویسد: «احتمال می‌رود که طلحه و زبیر نیز در این مرحله از روی اکراه تن به بیعت داده باشند.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۲۰۰) وی در این باره، به نقلی از ابوالملیح / اسامه بن هذلی و حسن بصری اشاره نموده و موثق‌ترین گزارش را در این مورد، از شعبی عثمانی می‌داند که در آن آمده است: «...طلحه با پای خود برای بیعت نیامد. به گفته شعبی، مالک اشتر او را کشان‌کشان آورد، در حالی که اصرار می‌ورزید: «بگذار ببینم مردم چه می‌کنند.» (همان) در مورد بیعت زبیر نیز می‌نویسد: «حُکیم بن جبله عبدی، رهبر شورشیان بصره، زبیر را آورد و او نیز بیعت کرد.» (همان: ۲۰۱)

هرچند مادلونگ، برخی روایات مربوط به بیعت طلحه و زبیر را نقد و رد می‌کند، اما در مجموع سخنان او به گونه‌ای است که نشان می‌دهد بیعت اجباری طلحه و زبیر را پذیرفته است، زیرا بعد از نقل این گزارشات می‌نویسد: «چنین می‌نماید که شخص علی (ع) از اجبار مردم به بیعت خودداری ورزیده است.» (همان: ۲۰۲) معنای این عبارت این است که یاران حضرت متوسل به زور شده‌اند. مادلونگ این ادعای خویش را در جای دیگر نقض کرده و می‌گوید: «بدون تردید، روحیه مردم مسجد، هنگامی که دیدند طلحه بی هیچ تهدیدی تن به بیعت داد، متزلزل شد.» (همان: ۲۰۱)

نقد و بررسی

این ادعا را در چند بند، نقد و بررسی می‌شود:

۱. به نظر می‌رسد نویسنده، در اظهار نظر خویش مردد بوده است؛ چنان‌که قبلاً گذشت، نویسنده سعی دارد موضوع بیعت را مبهم جلوه دهد. از این رو در مورد بیعت طلحه و زبیر نیز صرفاً به گزارش‌هایی تمسک کرده است که حاکی از بیعت اجباری آن دو است. درحالی که نقل‌های تاریخی فراوانی در منابع مهم وجود دارد که حاکی از بیعت اختیاری آنهاست، اما متأسفانه آقای مادلونگ به آنها هیچ اشاره‌ای نکرده و شاید سعی در کتمان آنها داشته است. برای روشن شدن مطلب به برخی از گزارشات تاریخی که به بیعت طلحه و زبیر تصریح دارند، اشاره می‌شود.

یکم) گزارش ابن قتیبہ (م ۲۷۶ هـ)

مردم هنگام صبح در مسجد جمع شدند و در حالی که عقلشان به جایی نمی‌رسید، اغلب آنان از قتل عثمان پشیمان بودند و طلحه و زبیر را به این کار متهم کردند. آنان در دفاع از خود سخنانی گفتند؛ پس زبیر گفت: ما در این کار مشورت کردیم که با علی (ع) بیعت کنیم. مردم برخاستند و به خانه علی (ع) رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری، دست را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. علی (ع) گفت: این کار بر عهده شما نیست و بر عهده اهل شورا و بدر است، پس هر کس که آنها برگزیدند او خلیفه است. (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۰)

دوم) گزارش یعقوبی (م ۲۸۴ هـ)

یعقوبی می‌نویسد:

علی (ع) در ذی الحجه سال ۳۵ هجری به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند. اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود. سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم و تعهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابوهیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و عهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی (ع) بیعت کردند. (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۷)^۱

۱. بايعه طلحة و الزبير و المهاجرون و الأنصار و كان أول من بايعه و صفق علي يده طلحة بن عبيدالله. فقال رجل من بني أسد: أول يد بايعت يد شلاء أو يد ناقصة و قام الأشر، فقال: أبايك يا أمير المؤمنين علي أن علي بيعة أهل الكوفة. ثم قام طلحة و الزبير فقالا: نبايعك يا أمير المؤمنين علي أن علينا بيعة المهاجرين. ثم قام أبو الهيثم بن التيهان و عقبه بن عمرو و أبو أيوب، فقالوا: نبايعك علي أن علينا بيعة الأنصار و سائر قريش و بايع الناس إلا ثلاثة نفر من قريش: مروان بن الحكم و سعيد بن العاص، و الوليد بن عتبة.

سوم) گزارش ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ هـ)

وی معتقد است بیعت با علی (ع) از روی رضایت بود و حضرت از هیچ کس، از جمله طلحه و زبیر به زور بیعت نگرفت و به نقل از آن حضرت می نویسد:

... هر که به دلخواه با من بیعت کرد، پذیرفتم و هر کس سر باز زد او را وادار بدان نکردم و به حال خود گذاردم. طلحه و زبیر بیعت کردند و اگر نکرده بودند من به زور آنها را وادار نمی کردم. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۱۰)^۱

چهارم) گزارش طبری (م ۳۱۰ هـ)

روایت ابوبشر عابدی، علاوه بر درخواست و اصرار مردم، از جمله طلحه و زبیر و خودداری اولیه علی (ع) و اصرار مردم بر این امر تأکید می کند که علی (ع) خلافت را با شروطی پذیرفت (بی نظر مردم کاری نکند و کلید بیت المال در دست او باشد). (طبری، ۱۳۸۷/۱۹۶۷ م، ج ۴: ۴۲۸)^۲

پنجم) گزارش ابن اعثم (م ۳۱۴ هـ)

... پس علی (ع) خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها نپذیرفتند و علی (ع) را به لحاظ سابقه، فضیلت و قربایت با رسول خدا (ص) مناسب تر دانستند و با او بیعت کردند. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ق/۱۹۹۱ م، ج ۲: ۴۳۴ و ۴۳۵)^۳

۱. فَمَنْ بَايَعَ طَائِعًا قَبْلَهُ مِنْهُ وَمَنْ أَبَى لَمْ أَكْرَهُهُ وَتَرَكْتُهُ، فَبَايَعَنِي فِيمَنْ بَايَعَنِي طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَلَوْ أَبَايَا مَا أَكْرَهْتُهُمَا كَمَا لَمْ أَكْرَهُ غَيْرَهُمَا.

۲. عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْعَابِدِيِّ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ حِينَ قُتِلَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، فَبِهِمْ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، فَاتُوا عَلِيًّا. فَقَالُوا: يَا أَبَا حَسَنَ، هَلْمْ نَبَايَعُكَ؟ فَقَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمْرِكُمْ. إِنَّا مَعَكُمْ فَمَنْ اخْتَرْتُمْ فَقَدْ رَضِيتُ بِهِ، فَاخْتَارُوا وَاللَّهِ فَقَالُوا: مَا نَخْتَارُ غَيْرَكَ.

۳. ثُمَّ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ مَعَ الْقَوْمِ حَتَّى صَارَ إِلَى طَلْحَةَ فِي دَارِهِ. فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا إِلَيَّ فِي الْبَيْعَةِ وَأَنَا أَتَا حَاجَةً لِي فِيهَا. فَابْسُطْ يَدَكَ حَتَّى يَبَايَعُكَ النَّاسُ. فَقَالَ طَلْحَةُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَنْتَ أَوَّلِي بِهَذَا الْأَمْرِ وَأَحَقُّ بِهِ مِنِّي لِفَضْلِكَ وَقُرَابَتِكَ وَسَابِقَتِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَبَايَعَنِي النَّاسُ اسْتِقَامًا عَلَى بَيْعَتِي أَنْ يَكُونَ مِنْكَ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ! فَقَالَ طَلْحَةُ: مَهْلًا يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَلَا وَاللَّهِ لَا يَأْتِيكَ مِنِّي شَيْءٌ تَكْرَهُهُ أَبَدًا. قَالَ عَلِيٌّ: فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ رَاعٍ وَكَفِيلٍ! قَالَ طَلْحَةُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ نَعَمْ! قَالَ

ششم) گزارش مقدسی (تألیف ۳۵۵ هـ)

هنگامی که عثمان کشته شد، علی کسی نزد طلحه و زبیر فرستاد که اگر دوست دارید با شما بیعت کنم. گفتند: نه، ما با تو بیعت می‌کنیم. با او بیعت کردند، اما بعد پیمان شکستند. در سال ۳۵ با وی بیعت شد. گویند نخستین کس که با او بیعت کرد طلحه بود و انگشتش فلج بود. علی فال بد زد و گفت: دستی شل و کاری ناتمام، پیمان شکنی خواهد کرد. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۵)

این روایت‌ها به روشنی دلالت دارند که بیعت طلحه و زبیر نه تنها با رضایت بوده بلکه بالاتر از این، علی (ع) خلافت را به پیشنهاد و اصرار آن دو پذیرفت. شایسته بود مادلونگ به این گزارش‌ها نیز اشاره‌ای می‌کرد تا خوانندگان خود به داوری می‌نشینند.

۲. سخنان امیرمؤمنان (ع) در این زمینه، به وضوح ثابت می‌کند که بیعت آن دو اختیاری بوده است. حضرت می‌فرماید:

... به خدا سوگند که مرا نه به خلافت میلی بود و نه به زمامداری نیازی. این شما (طلحه و زبیر) بودید که مرا بدان خواندید و با اصرار بر کرسی خلافت نشانید... (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶)

در جای دیگری می‌فرماید:

حال، زبیر پندارد که نه با قلب، که تنها با دستش بیعت کرده است! پس بیعت را اقرار می‌کند، اما انگیزه‌ای دیگر را مدعی می‌شود. بر این مدعا باید دلیل روشنی بیاورد و گر نه در برابر آنچه به انکارش برخاسته است، باید سر تسلیم فرود آورد. (خطبه ۸)

نیز می‌فرماید:

آری شما دوتن -طلحه و زبیر- هرچند در مقام کتمان باشید، خود می‌دانید که من قصد حکومت بر مردم را نداشتم تا اینکه خود خواستند و به بیعت گرفتن دستی نیازیدم تا مردم خود بیعت کردند و شما نیز از کسانی بودید که روی به من

علی: فقم بنا إذا إلى الزبیر بن العوام. فأقبل معه طلحة إلى الزبیر فکلمه علی بما کلم به طلحة. فرد علیه الزبیر شبیهاً بکلام طلحة و عاقده و عاهده أنه لا یغدر به و لا یحبس بیعته... و قام طلحة إلى علی فبايعه و ضرب بیده علی ید علی... .

آوردید و بیعت کردید. این نیز مسلم است که بیعت آن روز مردم، نه از ترس از نیروی مسلطی در صحنه بود و نه به طمع نقدینه‌ای در بساط... اما به جان خویش سوگند که شما در تقيه و کتمان از دیگر مهاجران سزاوارتر نبودید و بیعت نکردن برای شما آسان‌تر بود تا بدان گردن نهید و پس از پذیرفتن بیعت بیرون روید. (نامه ۵۴)

به گواهی سخنان حضرت (ع) و منابع تاریخی، اصل بیعت طلحه و زبیر با اختیار خود آنان بوده، اما پس از نقض بیعت و ایجاد شورش و فتنه به منظور توجیه آن و فریفتن افکار عمومی، ادعا کردند که از روی اجبار تن به بیعت داده‌اند، اما اینکه ریشه برپایی فتنه جمل و انگیزه برافروزان این فتنه چه بوده است، در ادامه بررسی خواهد شد.

۳. در بررسی روایات حاکی از بیعت اجباری، باید گفت که بعید نیست دروغ‌پردازان تاریخ، این دسته از نقل‌ها را به منظور حفظ حیثیت و آبروی سران فتنه، جعل کرده باشند، زیرا محور اصلی در نقل این روایات، سیف بن عمر است که ابن حجر عسقلانی در باره او می‌نویسد:

او مردی جّال و خبرساز است. منقولات او بی‌ارزش و تمام احادیث او مورد انکار دانشمندان است. او متهم به زندیق بودن نیز هست. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، ج ۳: ۵۸۳)

طبری نیز در تاریخ خود دو دسته روایات در مورد بیعت طلحه و زبیر نقل کرده است که البته روایات مربوط به بیعت اختیاری بسیار بیشتر از روایات مربوط به بیعت اجباری است. روایت‌های دسته دوم منقول از سیف بن عمر است که متأسفانه بعد از طبری در سایر کتاب‌هایی که از طبری پیروی کرده‌اند، نفوذ کرده است.

سخن ابن‌ابی‌الحدید در این زمینه، پرده را از حقیقت برمی‌دارد. وی می‌نویسد: اکثر مردم و جمهور ارباب سیر می‌گویند: طلحه و زبیر با رضایت با امام بیعت کردند، نه از روی اجبار. سپس تصمیم آنها عوض شد، ولی زبیر چون از جمله عبدالله بن مصعب و زبیر بن بکار و پیروان آنها و موافقان‌شان از بنی‌تیم و پیروان متعصب طلحه معتقدند آن دو به اجبار بیعت کردند و حتی زبیر می‌گوید که شمشیر مالک اشتر بر گردنم بود که بیعت کردم. (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۴: ۷)

۴. نکته‌ای دیگری که اینجا حائز اهمیت است این است که اگر رویه حضرت و یارانش بر اخذ بیعت اجباری از مردم بود، پس چرا این رویه را فقط در مورد طلحه و زبیر اجرا شده است و عده‌ای دیگر از سران مهاجر و انصار که از بیعت سرباز زدند به حال خود رها شدند و به بیعت وادار نشدند؟! این نکته‌ای است که امام علی (ع) با استفاده از آن علیه طلحه و زبیر حجت می‌آورد:

اما به جان خویش سوگند که شما در تقیه و کتمان از دیگر مهاجران سزاوارتر نبودید و بیعت نکردن برای شما آسان‌تر بود تا بدان گردن نهید و پس از پذیرفتن بیعت بیرون روید. (نهج البلاغه، نامه ۵۴)

سریچی افراد سرشناسی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمّه و اسامه بن زید از بیعت و عدم اجبار آنان برای اخذ بیعت، خود دلیل بر این است که هیچ‌گونه اجباری از سوی حضرت، بر هیچ‌کسی اعمال نشده است و روایات اجبار به منظور توجیه نقض پیمان پیمان‌شکنان و انحراف مسیر تاریخ توسط دروغ‌پردازان، صورت گرفته است.

از نکات قابل تأمل در اینجا این است که امام علی (ع) از پذیرش بیعت مردم به شدت استنکاف می‌کرد و هیچ تمایلی از خود برای پذیرش خلافت نشان نمی‌داد، در حالی که خلافت حقّ مسلمّ ایشان بود. سرّ این نکته در سخنان آن حضرت، آشکار است. امام (ع) دلیل عدم پذیرش خلافت را موارد متعددی ذکر کرده است:

چرا که ما جریانی چند چهره و رنگارنگ را فراروی داریم که در برخورد با آن، قلب‌ها را توان ایستادن نیست و اندیشه‌ها را امکان به جای ماندن؛ اینک افق‌ها تیره و راه‌ها ناشناخته است. (خطبه ۹۱)

امام آینده را نگران کننده می‌بیند. آینده‌ای که اگر ایشان راهبر مردم باشد، برای گذر از آن باید بهای سنگینی بپردازند. اجرای سیره پیامبر (ص) و عمل به احکام الهی، پس از یک دوره قدرت و تن‌آسایی طبقه ممتاز و عادت به آن، به راحتی ممکن نیست. امام (ع) می‌دانست که اگر به پیاده کردن اندیشه‌های خود که برگرفته از اندیشه زلال محمدی است روی آورد، دوستان امروز، نقاب از چهره بر می‌دارند و زخم‌های کهنه سرباز می‌کند و از هر سو مورد هجوم واقع می‌شود. از این‌رو، اگر مردم او را می‌خواهند، باید خود را آماده سازند تا در این افق‌های تیره و تار که امام (ع) به وضوح نظاره‌گر آن است، قدم نهند و رنگارنگی جریان‌ها آنان را نفریبد. آینده چه خوب، پیش‌بینی امام (ع) را نمایان ساخت. یکی از نویسندگان عرب می‌نویسد:

هرچند امام با قبول بیعت برای وجود خود حسابی باز نکرد و در این راه جان باخت، ولی ناگهان شناخته شدند و مارقین از دیگران متمایز و فئه باغیه با قتل عمار مفتضح شد و آیه «ما کان الله لیدر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب»^۱ محقق گشت. (مغنیه، ۱۹۷۲م، ج ۲: ۴۹)

امام (ع) چون اصرار مردم را دید، راهبرد اساسی خود را اعلام کرد:

باید بدانید اگر من پیشنهاد شما را پذیرا شوم، شما را بر اساس شناخت و آگاهی خود به پیش می‌برم و به سرزنش‌ها و سخنان یاهو و پراکنده این و آن بی‌اعتنا خواهم بود. (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)

گویا امام می‌خواست به صاحبان اندیشه‌ای که روز شورا درصدد بودند با شرط عمل به سیره شیخین با وی بیعت کنند، دوباره «نه» بگویند و بر اندیشه خود اصرار کند تا اتمام حجتی برای آیندگان باشد.

۵. ریشه جنگ‌های سه گانه در حکومت علی (ع)

از دیگر اظهارات مادلونگ که جای تأمل دارد، تحلیل وی از ریشه تاریخی جنگ‌های سه‌گانه (جمل، صفین و نهروان) است. از نظر او ریشه این جنگ‌ها به نحوه انتخاب علی (ع) که خلاف رویه معمول صورت گرفته است، بر می‌گردد.

انتخاب علی (ع) خلاف رویه معمول که از طرف شورشیان ولایات و انصار حمایت شد - انصاری که ابوبکر از حق رأی محروم‌شان ساخته بود - امت را عمیقاً به سه فرقه تقسیم کرد. علاوه بر جناحی که از خلافت علی (ع) حمایت می‌کرد، امویان و طرفداران آنان عقیده داشتند که خلافت از طریق عثمان به تملک آنان درآمده است؛ جناح دیگر اکثریت قریش بودند که امید داشتند خلافت قریش را به اصولی که ابوبکر و عمر وضع کرده بودند باز گردانند. هنگامی که هر جناحی برای گرفتن حق مورد نظر خود آماده جنگ شد، اسلام در کشاکش جنگی داخلی و بی‌رحمانه فرو افتاد که پس از علی (ع) نیز ادامه یافت. آتش مصیبت (فلته) که به نظر عمر خداوند شر آن را از بین برد، اکنون با حس انتقام جویی شعله‌ور شده بود. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۲۰۵)

نقد و بررسی

در ارزیابی این بخش از سخنان مادلونگ، توجه به نکات ذیل، ضعف سخنان وی را آشکار می‌سازد.

۱. وی انتخاب علی (ع) را خلاف رویه معمول می‌داند. این ادعا کاملاً خلاف گزارشات تاریخی است و پایه و اساسی ندارد و پیش از این به تفصیل نقد آن بیان شد. از این‌رو، نمی‌تواند به عنوان ریشه جنگ‌های سه‌گانه مطرح باشد.

۲. اگر منظور نویسنده از جناح‌بندی قریش در مقابل حضرت علی (ع) بعد از مسئله بیعت و تصدی خلافت توسط آن حضرت، به منظور پیمان شکنی و ایجاد فتنه باشد، سخن درستی است اما اگر منظور وی از جناح‌بندی قریش در مقابل آن حضرت

در حین بیعت و مخالفت آنان با بیعت باشد، سخنی بی‌اساس است، زیرا عدم بیعت تعداد اندکی از اصحاب به معنای جناح‌بندی قریش نیست. اکثریت قاطع قریش با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند، البته حضور شورشیان این فرصت را از کسانی که به عنوان رقیب علی (ع) هوای خلافت را در سر داشتند، سلب کرد و اگر حضور آنان نبود، بدون شک حضرت برای بار چهارم از حق خویش محروم می‌گشت، اما این به معنای تحمیل بیعت بر جناح قریش و عدم رغبت آنان به بیعت نیست.

اینجاست که باید از نویسنده پرسید که جناح قریش اگر مایل به بیعت نبودند و مواضع آنان ضد علی (ع) بود، چرا بدون هیچ اجباری بیعت کردند؟! و به تبع آن، تمام مردم مکه، بصره، کوفه، مصر و... به جز شام که تحت سیطره معاویه قرار داشتند، نیز بیعت کردند؟! پس این ادعا که جناح قریش از ابتدا موضعی ضد امام داشتند، سخنی بی‌اساس است. اما اینکه چرا قریش بعدها نقض پیمان کردند و علیه حضرت شوریدند، ریشه آن به زیاده‌خواهی، فتنه‌جویی و شعارهای فریبنده طلحه و زبیر و حضور عایشه که به عنوان همسر پیامبر و ام المؤمنین احترام داشت برمی‌گردد که حق و باطل را برای آنان درهم آمیخت و گمراهشان کرد.

پس سخن درست این است که بگوییم جناح بندی‌ها و کشمکش‌ها ضد امام علی (ع) زمانی پدید آمد که او بر مسند خلافت نشست و دست به اصلاحات اساسی زد تا شیوه حکومت را که از مسیر اصلی‌اش منحرف شده و به سمت ملوکیت می‌رفت به سنت رسول‌الله (ص) باز گرداند. در این میان آنچه به دست کینه‌توزان بهانه داد، دو مسئله بود: ۱. لغو تبعیضات ناروا در تقسیم بیت المال؛ ۲. عزل فرمانداران ناشایست خلیفه پیشین. این دو موضوع سبب شد که گروهی دنیاپرست و جاه‌طلب ضد امام (ع) برخیزند و اموال و ثروت خود را که به ناحق گرد آورده بودند از قلمرو مصادره علی (ع) نجات بخشند. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۳۷۴)

علاوه بر این دو مسئله، برپایی جنگ‌های جمل، صفین و نهروان ریشه‌های دیگری نیز دارد که هریک باید جداگانه بررسی شود.

در مورد انگیزه‌های برپاکنندگان فتنه جمل، میان طلحه و زبیر و عایشه باید تفکیک قایل شد. انگیزه‌های مخالفت آن طلحه و زبیر با امام علی (ع) متفاوت از انگیزه‌های عایشه است. از این رو ابتدا علل مخالفت طلحه و زبیر بررسی می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. سیاست امیرمؤمنان (ع) در تقسیم عادلانه بیت‌المال و لغو امتیازاتی که خلاف سیره رسول‌الله از زمان خلیفه دوم پدید آمده بود، کسانی را که در دوره عمر و عثمان با دریافت مقرری کلانی از بیت المال، ذخایر زیادی اندوخته بودند و به این شیوه عادت کرده بودند، از زراندوزی بیشتر ناامید کرده بود و منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند.

همین عده در زمان عثمان از بذل و بخشش‌های فراوان از اموال عمومی بهره‌مند بودند و با آنها کاخ‌ها، بردگان و کنیزهای زیبا فراهم نموده و اکنون آنها را در معرض مصادره می‌دیدند. همین مسئله باعث شد طلحه و زبیر که از همین جماعت بودند، برای حفظ ثروت‌های بادآورده خود، دست به شورش بزنند.

۲. بدون تردید طلحه و زبیر هوای خلافت را در سر می‌پروراندند و به دلیل اقبال عمومی به حضرت علی (ع) زمینه را مساعد ندیدند و با آن حضرت بیعت کردند، اما در صدد بودند که با نفوذ در مناصب کلیدی، وضعیت را به نفع خود تغییر دهند. از این رو محمد بن طلحه را سراغ امام فرستادند و به او گفتند که امام را امیرالمؤمنین خطاب نکن و بگو: ابوالحسن. و از اینکه گمان ما درباره او به خطا رفته است سخن بگو و اینکه ما بودیم که امور را بر او هموار کردیم تا به خلافت رسید و بر عثمان سخت گرفتیم تا کشته شد و چون مردم به سویی آمدند، ما با سرعتی بیشتر آمدیم و بیعت کردیم... ولی او بر ما استبداد ورزید و ما را راند و مانند کنیزی ذلیل ساخت و امور را به مالک اشتر و حکیم بن جبلة و غیر آن دو واگذار کرد و... امام چون پیام را شنید، گفت: به چه چیز راضی می‌شوند؟ سفیر بازگشت پیام آورد که والی شدن یکی بر بصره و دیگری بر کوفه و امام آن را قبول نکرد. (خویی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۳: ۶۱ و شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۹: ۵۲۴) اینکه چرا امام (ع) پیشنهاد آن دو را نپذیرفت، در پاسخ امام (ع) بیان شده است: وقتی در کنارم هستند، از آنان ایمن نیستم، چگونه وقتی عراق در دست آنهاست ایمن باشم؟ (همان)

از این سخن امام (ع) چنین برمی‌آید که آن دو در صدد دور شدن از مرکز و به دست آوردن قدرت نظامی و مالی جهت توطئه و تجزیه طلبی بوده‌اند.

۳. نکته دیگری که در مسئله شورش طلحه و زبیر اهمیت دارد، تحلیل روان-شناختی از بیعت شکنی آن دو است که به حسادت و کینه‌توزی آنان نسبت به علی (ع) برمی‌گردد. از زمانی که عمر شورای شش نفره را برای انتخاب خلیفه بعد از خودش، تشکیل داد، آن دو مدام خود را شایسته مقام خلافت و هم‌طراز علی (ع) می‌دانستند. از این رو هردو بسیار امیدوار بودند که پس از عثمان بر مسند خلافت تکیه زنند و برای تصدی خلافت، خودشان را رقیب جدی و دیرینه علی (ع) قلمداد می‌کردند، اما پس از قتل عثمان دیدند که زمینه کاملاً برای علی (ع) مهیا شده است و حضرت، با بیعت بی‌سابقه و بی‌نظیر مردم، متصدی امر خلافت گردید. این مسئله بر آنها بسیار گران آمد و حسادت و کینه‌های درونی آنها نسبت به علی (ع) به جوشش آمد و تاب تحمل پیروزی و برتری علی (ع) را بر خودشان از دست دادند. باری، حسادت و رشک‌بری آنها نسبت به علی (ع) آن دو را به تکاپو واداشت تا از هر طریق ممکن به آرزوی دیرینه خود (دست یافتن به مقام خلافت) دست یابند و حکومت

حضرت علی (ع) را براندازند و خود آن را تصاحب کنند، هرچند به ریختن خون هزاران مسلمان بینجامد. این نکته در کلمات حضرت امیر (ع) نیز بازگو شده است، آنجا که می‌فرماید:

طلحه و زبیر، هریک به رهبری خود امید دارد و ریاست را در رقابت با دوستش به سوی خویش می‌کشاند. چرا که هیچ‌یک با رشته‌ای به خدا نمی‌پیوندند و به جاذبه‌ای از جاذبه‌های حق سر نمی‌نهد. چنین است که دل هریک، کانون کینه دیگری باشد و در آینده‌ای نه چندان دور، نقاب از چهره بگیرد. به خدا سوگند که اگر اینان به هدف خویش دست یابند، این جان آن‌را می‌گیرد و آن بر این یورش می‌برد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

۴. نقش معاویه در تحریض ناکثین به شکستن بیعت نیز دارای اهمیت بود. معاویه پس از اینکه خبر بیعت مردم با علی (ع) را دریافت کرد به زبیر نامه نوشت که برای وی از مردم شام به عنوان خلیفه و برای طلحه به عنوان جانشین بیعت گرفته و ضروری است آنان کوفه و بصره را قبل از اینکه دست امام به آن دو منطقه برسد بگیرند. (ر.ک: ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج: ۱، ۲۳۱)

اما در مورد انگیزه‌های عایشه، در برپایی فتنه جمل، سخنان حضرت در مورد او، گویاتر از هر چیزی است:

اما در مورد عایشه ناگزیر باید گفت که اندیشه زنانه و آن کینه‌ها که همواره چون دیگ جوشانی در سینه‌اش می‌جوشید، او را دربرود و بی‌گمان اگر در مورد کسی غیر از من به چنین حرکتی فراخوانده می‌شد، از پذیرشش سر برمی‌تافت. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

کینه‌های عایشه نسبت به علی (ع) ناشی از امور ذیل است:

۱. علی (ع) در داستان «افک» به طلاق عایشه نظر داده بود. (مفید، ۱۴۱۳ق:

۴۲۶)

۲. حضرت فاطمه { دختر گرامی پیامبر (ص) از علی (ع) چندین فرزند به دنیا آورده بود، ولی او از پیامبر فرزندی نداشت.

۳. عایشه احساس می‌کرد که علی (ع) از خلافت پدرش ناراضی است و او را غاصب خلافت و فدک می‌داند. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۳۶۵)

۴. علاوه بر امور فوق، از دلایل کینه عایشه نسبت به علی (ع) امتیازات ویژه‌ای است که پیامبر (ص) به حضرت نسبت به ابوبکر و کل صحابه قائل شد. اعلام برائت از مشرکان توسط علی (ع) به فرمان خدای متعال و بازگرداندن ابابکر از وسط راه، بستن درهای همه خانه‌ها به مسجد و بازگذاشتن درب خانه حضرت علی (ع)، شکست ابوبکر در فرماندهی جنگ خیبر و دادن پرچم به دست کسی که خدا و رسول

او را دوست دارد و او خدا و رسول را دوست دارد و فتح خیبر توسط آن حضرت و ... (ر.ک: مفید، ۱۳۸۳: ۲۴۷-۲۴۵) از مسائلی است که کینه‌های عایشه را نسبت به علی (ع) برمی‌انگیزد.

این کینه‌ها سبب شد که عایشه دست به انتقام جویی بزند و آن فتنه بزرگ را راه بیندازد تا علی (ع) را از سر راه خویش بردارد، هرچند به نافرمانی دستور خدای متعال و هتک حرمت پیامبر اکرم (ص) و جاری شدن سیلاب خون مسلمانان، بینجامد.

مسئله جنگ صفین نیز با بیعت مردم مدینه ارتباط نداشت. ریشه جنگ صفین به دشمنی‌های دیرینه بنی امیه با بنی‌هاشم و مخالفت شخص معاویه با علی (ع) باز می‌گشت. از آنجا که علی (ع) صلاحیت معاویه را به عنوان استاندار شام رد کرد و کسانی از بنی‌امیه که در عصر عثمان بدون هیچ صلاحیتی مناصب قدرت در حکومت اسلامی را گرفته بودند، توسط علی (ع) عزل شدند، عَلم مخالفت برافراشتند و درصدد انتقام و بازپس‌گیری قدرت بودند. (ر.ک: نهج البلاغه، نامه‌های ۲۸ و ۳۷ و ۶۵؛ منقری، ۱۴۰۴: ق: ۴۶۸)

جنگ نهروان نیز به مسئله بیعت مخالفان عثمان با علی (ع) ارتباط نداشت. خوارج که برپا کنندگان این جنگ بودند در جنگ صفین از علی (ع) جدا شدند و به خاطر یک انحراف فکری در برابر حضرت ایستادند. (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۴۰، ۱۲۱، ۱۲۷ و ۱۸۳)

نتیجه

اکثر مستشرقان در مطالعات اسلامی خود، از یکسو با قرائت اهل سنت، با اسلام آشنایی یافته‌اند و از سوی دیگر از تعصبات دینی (مسیحیت گرایانه و یهودیت گرایانه) در امان نبوده‌اند. این دو مسئله باعث شده است که تصویر نادرستی از حقایق اسلام و تاریخ اسلام ارائه کنند؛ ویلفرد مادلونگ نیز از این مشکل منزه نبوده است. گرچه وی نسبت به دیگر مستشرقان مواضع معتدل‌تر و بی‌طرفانه‌تری در مطالعات اسلامی خود دارد، اما وی نیز در کتاب «جانشینی حضرت محمد (ص)»، در کنار مطالب مفید و ارزنده‌ای که ارائه نموده است، مطالب نادرستی نیز درباره خلافت امیر مؤمنان علی (ع) و مسائل عصر حکومت حضرت دارد که در این مقاله نخست دیدگاه وی درباره مشروعیت خلافت علی (ع) طبق معیارهای نخستین خلافت مورد نقد قرار گرفت و روشن شد که بیعت با علی (ع) همانند بیعت با خلفای پیشین بوده است و

همه مهاجران و انصار (به جز عده‌ای محدود) با ایشان بیعت کردند. از این رو، خلافت علی (ع) علاوه بر نصّ پیامبر اکرم (ص) از جهت بیعت مردم نیز مشروعیت داشته است.

همچنین اظهارات مادلونگ درباره مبنای مشروعیت خلافت حضرت (ع) از نگاه امام (ع) مورد نقد قرار گرفت و معلوم شد ایشان به مبنای نصب نیز در فرمایشاتش اشاره دارد که از دید مادلونگ پنهان مانده است.

در بخش سوم، اظهارات مادلونگ درباره گزارش‌های مربوط به بیعت مردم با علی (ع) مورد ارزیابی قرار گرفت و معلوم شد وی صرفاً به چند روایت ضعیف مراجعه کرده و بر اساس آن تحلیل‌های وارونه‌ای ارائه داده است. وی در بخش دیگری به بیعت اجباری طلحه و زبیر پرداخته و با استناد به منابع کهن، بطلان ادعای نویسنده رد شده است. در قسمت آخر نیز دیدگاه وی درباره ریشه جنگ‌های سه‌گانه در حکومت علی (ع) مورد نقد قرار گرفته و با استناد به منابع دست اول تاریخی بطلان اظهارات وی تبیین گردید.

منابع و مآخذ:

- قرآن کریم
- ابن أبی الحدید (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید*، تصحیح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن سعد (۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م)، *الطبقات الکبری*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، الطبعة الاولى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عساکر (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱، بیروت: دارالفکر.
- امینی (۱۴۱۶ق)، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب*، ج ۱، قم: مرکز الغدیر.
- ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳)، *الغارات*، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۶)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۷، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- خویی، حبیب الله (۱۴۰۵ق)، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، ج ۴، تهران: مکتبه اسلامی.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م)، *الامامة و السیاسة*، تحقیق: علی شیر، الطبعة الاولى، بیروت: دارالاضواء
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۹)، *فروع ولایت*، ج ۳، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شوشتری، محمد تقی (۱۳۷۶ق)، *نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، ج ۱، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷/ ۱۹۶۷م)، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت: دارالتراث.
- عسقلانی ابن حجر (۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۴م)، *تهذیب التهذیب*، الطبعة الاولى، دارالفکر.
- کوفی ابن اعثم، محمد بن علی (۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م)، *الفتوح*، تحقیق: علی شیر، الطبعة الاولى، بیروت.
- مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۲م)، *فی ظلال نهج البلاغه*، محاولة لفهم جدید، بیروت: دارالعلم للملایین.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، *الاختصاص*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *نبرد جمل*، ترجمه دامغانی، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *الجمل*، ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: آگه.
- نهج البلاغه، ترجمه معادیخواه (۱۳۷۴)، ج ۱، نشر ذره.
- ویلفرد مادلونگ (۱۳۷۷)، *جانشینی حضرت محمد (ص)*، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمد جواد مهدوی و دکتر حیدر رضا ضابط، ج ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- الهاللی العامری الکوفی، سلیم بن قیس (۱۳۷۳)، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق: محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی، ج ۱، قم: نشر الهادی.
- یعقوبی، احمد بن یعقوب (بی‌تا)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر.